

عالم مثال و تجرد خیال

ملیحه صابری نجف‌آبادی

عالم مثال

عالم مثال واسطه میان عالم جبروت و عالم ملک و شهادت است. عالم مثال یک عالم روحانی است که از طرفی به لحاظ داشتن مقدار و بدلیل محسوس بودن، شبیه جوهر جسمانی است و از طرف دیگر، بدلیل نورانیت شبیه جوهر مجرد عقلی است. عالم مثال از جهت تجرد از ماده، عالمی روحانی و علمی و ادراکی است و از جهت تقدیر و تجسم شباهت به عالم کون و فساد دارد. این عالم، مانند جواهر عقلی از جهت امکان ذاتی، بدون تراخی^{۱۱} از مبدأ وجود صادر شده است. لذا آثار مواد جسمانی، از جمله حرکت و تجدد و کون و فساد بر آن مترتب نیست. پس عالم مثال از آن جهت که غیر مادی است، شبیه عالم ارواح است و از لحاظ داشتن صورت و شکل و مقدار، شبیه عالم اجسام است.

عرفا می‌گویند چون معانی از حضرت الهی فرود می‌آیند، در مرحله جهان مثال، یک صورت جسمانی و حسی، مانند صورت خیالی ما می‌پذیرند و سپس به عالم ملک فرود می‌آیند؛ بهمین علت جهان و عالم مثال را خیال منفصل می‌نامند. از نظر عرفا عالم مثال را به دو جهت، مثالی می‌گویند یکی اینکه مشتمل بر صورتهای همه موجودات عالم جسمانی است و دیگر اینکه این عالم، شبیه نخستین مثالهای صوری و حقایق واقع در حضرت ختمی (ص) است. قیصری در شرح مقدمه خود بر فصوص الحکم می‌گوید: جمیع معانی و حقایق موجود در عالم، چه در قوس^{۱۲} صعود و چه در قوس نزول^{۱۳} دارای صورت مثالی است که با کمالات آن

مقدمه

یکی از مباحث مهم فلسفه ملاصدرا اثبات عالم مثال^۱ و تجرد خیال^۲ است. در میان حکمای اسلامی، حکمای مشاء^۳، بویژه شیخ‌الرئیس (رحمة الله)^۴ وجود این عالم را منکرند. شیخ اشراق (اعلی الله مقامه) ضمن اذعان بوجود آن، با طرح ادله‌ای کوشیده است وجود آن را اثبات کند. اما به این علت که خیال را منفصل^۵ می‌داند، در تحمل مناقشات^۶ وارده موفق نبوده است. اهل تصوف^۷ و عرفان، بویژه محی‌الدین عربی (رحمة الله علیه) در آثار خود علاوه بر قبول عالم مثال و ویژگیهای آن را ذکر کرده اما از ابراز استدلال و برهان در این زمینه خودداری کرده‌اند. حکیم مبرز متأله اسلام، صدرالمتهلین شیرازی (رحمة الله علیه) ... در قبول وجود عالم مثال همصدای عرفا و شیخ اشراق است و در کتاب اسفار، براهین متعددی هم برای اثبات مثال متصل و هم مثال منفصل اقامه فرموده است. او با اثبات تجرد خیال موفق شده است معاد جسمانی^۸ و حشر^۹ جمیع عوالم^{۱۰} وجودیه و لزوم بازگشت جمیع موجودات به مبدأ اعلی را اثبات کند؛ بعلاوه کوشیده است تا بدن اخروی را اثبات و طریقه مشهور از حکمای اشراق و مشاء را ابطال کند. او معتقد است دار آخرت، منحصر به عالم روح نیست، بلکه مرتبه‌ای از عالم آخرت را عالم اجساد و اجسام و سماوات و نفوس ارواح جسمانی تشکیل می‌دهد. بدین منظور ملاصدرا قوه خیال متصل و تجرد آن را مطرح و اثبات کرده و از این طریق توانسته است کیفیت عذاب قبر و سکر موت را تبیین و عوالم برزخی در قوس صعود و نزول را اثبات کند. با اصل حرکت جوهری و تجرد خیال که از ابتکارات بارز و ارزشمند این فیلسوف مبرز است، بسیاری از اشکالات موجود در باب معاد جسمانی مرتفع شده است.

ما در این مجال کوتاه بعد از طرح بحث عالم مثال و ارائه آراء حکمای بزرگ اسلام، به بررسی نظر صدرالمتهلین در این باب می‌پردازیم و نقاط افتراق و اشتراک نظر او را با حکما و عرفای قبل از او بیان می‌کنیم.

- | | |
|------------------------------|-----------------------------|
| 1 - World imagination | 2 - abstraction imagination |
| 3 - peripatetics | 4 - disjunctive |
| 5 - disputations | 6 - mystic |
| 7 - conjunctive | 8 - corporal resarrection |
| 9 - resurrection | 10 - existential worlds |
| 11 - The most High principle | |
| 12 - Climbing Bow | 13 - Descending Bow |

مثال در قوس صعود و نزول

مثال در قوس صعود، همان عالم برزخی است که نفوس بشری بعد از مفارقت از بدن و ترک زندگی دنیوی در آن خواهند بود و مثال در قوس نزول، عالمی است که میان مجردات و عالم ماده است. بعبارت دیگر، مثال اول از معارج و ترقیات وجود است و بنابراین، در قوس صعود قرار دارد؛ اما مثال بمعنای دوم، بدلیل تنزلات وجود در نشأت قبل از نشأت دنیا و لذا در قوس نزول قرار دارد و البته بر دنیا تقدم و الویت دارد. به بیان دیگر، وجود از عقل شروع می شود و پس از پیمودن مراتب عقول به وجود برزخی و بعد از آن به عالم ماده می رسد. این سیر را قوس نزولی نامیده اند. از طرف دیگر وجود سیر دیگری را از هیولا شروع می کند و بعد از طی مراتب نباتی، قطع مراحل حیوانی بمرحله برزخ می رسد و از آنجا به عالم عقل و فنا فی الله نائل می شود؛ لذا جنت و بهشت مثالی که آدم ابوالبشر از آن خارج شد و هبوط نمود غیر از بهشتی است که نیکوکاران در قیامت به آن نائل می شوند.

مطابقت دارد؛ چون مثال محل ظهور حقایق است و هر حقیقتی از اسم ظاهر بهره دارد، ارواح عقول به اعتبار تجلی^۱ و ظهور در مراتب مثالی یک نحوه تبیینی در این عالم دارند، لذا حضرت ختمی، خواجه کائنات (ص)، حضرت جبرئیل را در مقام سدره مشهود نموده است که دارای بالهای متعدد است و در خبر است که جبرئیل هر صبح و شام داخل نهر حیات می شود و بعد از خروج، بال و پر خود را تکان می دهد و از قطرات آبهای بال و پر او ملائکه نامعدودی خلق می شود. عالم برزخ مشتمل بر عرش و کرسی و سماوات سبع و ارضیین است و از همین جا، افراد هوشمند بر کیفیت معراج پیغمبر (ص) و شهود آن حضرت به انبیاء عظام در سماوات سبع پی می برند. وجود انبیاء عظام در عوالم جسمانی مثالی، همان ظهور آنهاست در این عوالم و در برداشتن عالم برزخ جمیع حقایق را.^۲

علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار روایت ذیل را از حضرت امام صادق (ع) از طریق شیخ بهایی نقل می کند:

● ملاصدرا قوه خیال متصل و مجرد آن را مطرح و اثبات کرده و از این طریق توانسته است کیفیت عذاب قبر و سكرات موت را تبیین و عوالم برزخی در قوس صعود و نزول را اثبات کند.

از طرف دیگر در قوس صعودی، صورتهای واقع در برزخ بعد از مرگ، صورتهای اعمال و نتایج افعال دنیوی است، اما صورتهای برزخ در قوس نزولی به اعمال و نتایج افعال آدمی بستگی ندارد. ابن عربی برزخ اول را غیب امکانی و برزخ دوم را غیب محال نامیده است.

تفاوت صورت مثالی و برزخی با مثل افلاطونی^۴ در فلسفه افلاطونی، «مثل» صورتهای معقولی^۵ از اشیاء و حقیقت آنها هستند و صورتهای^۶ محسوس در عالم به منزله سایه ای از آن صور می باشند؛ لیکن در عالم

ما من مؤمن الاوله مثال فی العرش، فاذا اشتغل بالركوع و السجود و نحوها فعل مثاله فعله، فعند ذلك تراه الملائكة عند العرش و یصلون و یستغفرون له، و اذا اشتغل العبد بمعصية أرخى الله تعالى علی مثاله لئلا تطلع الملائكة علیها، فهذا تأویل یا من أظهر الجمیل و ستر القبح.^۳

ترجمه: برای مؤمن مثالی در عرش وجود دارد زمانی که او مشغول رکوع و سجود می شود مثال او هم مشغول به آن می گردد. در این هنگام ملائکه بر او درود فرستاده و برای او طلب مغفرت می کنند. در زمانی که آن بنده گناهی را مرتکب می شود و خداوند آن را برای مثال ضعیف می گرداند تا ملائکه بر گناه او اطلاعی پیدا نکنند و این است معنای دعای ای کسی که امر زیبا را ظاهر می گردانی و امر زشت را می پوشانی.

1 - manifestation

۲ - مقدمه قیصری بر شرح فصوص الحکم، ص ۲۹.

۳ - بحار الانوار، جلد ۵۷، کتاب اسماء العالم، ص ۳۵۴.

4 - platonic ideas

5 - sensibles forms

6 - itelligibre forms

مثال یا برزخ، اشیای محسوس یک وجود مقداری و حسی در عالم حس و یک وجود مقداری و حسی دیگر - ولی بسیط تر - در عالم مثال دارند.^۱ حکما برای تمییز «مثل افلاطونی» با غیر آن، مثل غیر افلاطونی را مثل معلقه نامیده‌اند؛ بعبارت دیگر، مثل معلقه اشباح مجردی هستند که حد واسط بین عالم محسوس و عالم معقولند و همچون آینه‌ای از بالا عالم علوی و از پایین عالم سفلی را منعکس می‌کنند. در عالم مثل معلقه، هر کدام از افراد موجودات، مثالی قائم بذات دارند؛ زیرا همه آن چیزهایی که در خواب دیده می‌شوند صورتهای مقداری هستند که در عالم محسوس تحقق ندارند، بلکه همه آنها از عالم مثالند؛ اما مثل افلاطونی جوهر مجرد و از عالم عقولند و مدبّر همه انواع فلکی^۲ و همچنین بسایط عنصری و مرکبات آنها می‌باشند و چون مجرد از ماده و آثار ماده و از عقولند و نسبت به افراد انواع خود نسبت یکسان دارند؛ لذا کلی نامیده می‌شوند و از آنجا که مدبّر و حافظ نوع خود هستند، ارباب انواع^۳ نامیده می‌شوند.^۴

حکمای مشاء و عالم مثال

حکمای مشاء بویژه شیخ الرئیس منکر وجود عالم مثالند. سید محقق داماد در جذوات، قول به عالم مثال را به باد تمسخر و استهزاء گرفته است و محقق لاهیجی در گوهر مراد براهینی برای نفی عالم مثال آورده است و می‌گوید: نزد حکمای مشاء همین پس که دلیل بر وجود عالم مثال نیست، بلکه برهان بر امتناع آن نیز هست چه، ثابت شده که هر چه قسمت است محتاج به وجود ماده است، پس صورت مقداریه بلاماده محال است. شیخ الرئیس نیز برای انکار عالم مثال برهان دارد. او معتقد است که تحقق صورت و شکل و مقدار بدون ماده محال است و در الهیات نجات می‌گوید: بنابراین آنچه گذشت صورت جسمیه از آن جهت که صورت جسمیه است اختلاف پذیر نیست، پس جایز نیست که پاره‌ای از آنها قائم به ماده باشند و پاره‌ای قائم نباشند؛ زیرا محال^۵ است طبیعت واحدی که هیچگونه اختلافی از جهت ماهیت در آن نیست در ظرف وجود اختلاف بپذیرد؛ چون وجود آن طبیعت واحد نیز واحد است. از طرف دیگر، وجود واحد این طبیعت و صورت جسمیه از سه حال خارج نیست؛ یا باید در ماده باشد، یا در ماده نباشد، یا پاره‌ای از آن در ماده و پاره‌ای دیگر قائم به ماده نباشد؛ اما اینکه پاره‌ای در ماده و پاره‌ای دیگر در ماده نباشد غیر

ممکن است، زیرا ما آن را بدون هیچگونه اختلاف یک حقیقت واحد در نظر گرفته‌ایم. بنابراین یا باید همه حقیقت قائم به ماده باشد یا همه آن از ماده بی‌نیاز، و چون همه این حقیقت از ماده بی‌نیاز نیست نتیجه می‌گیریم که تمامی آن قائم به ماده است.^۶

محقق لاهیجی در گوهر مراد می‌گوید بدن مثالی خالی از این نیست که قدیم^۷ است یا حادث^۸. هر دو شق^۹ به غایت مشکل. بلکه باطل است و بر تقدیر حدوث یا مستعد فیضان نفس است یا نه. اگر هست، تعلق نفس متعلقه به او محال است؛ چنانکه در ابطال تناسخ دانسته شد و اگر نیست تعلق نفس متعلقه به او بدون استعداد متصور نیست.

سعدی رحمة الله علیه در نفی این عالم می‌فرماید:
علم الله که خیالی ز تنم بیش نماند

بلکه آن نیز خیالی است که می‌پندارند

نظر عرفای اسلامی درباره عالم مثال

از نظر ابن عربی عرصه خیال بسیار وسیع و گسترده است. یکی از وجوه گستردگی عرصه خیال این است که در آن، جمع اضداد امکان پذیر است. نیروی خیال باسانی جمع ضدین می‌کند؛ اما در عالم حس این احتمال محال است. وجه دیگر برای وسعت خیال این است که نیروی خیال، هم اموری را که دارای صورتنند می‌پذیرد و هم اموری را که دارای صورت نیستند تصور می‌کند.

مثال بنظر ابن عربی بر دو گونه است: مثال مطلق یا مثال منفصل و مثال مقید یا مثال متصل.

مثال مطلق یک عالم مستقل و حقیقی است که صورت همه اشیاء در یک حالت مشترک بین لطافت و کثافت (روحانیت محض و مادی صرف) در آن وجود دارد و فرق آن با عالم مثال افلاطون این است که در مثال افلاطون صور مجرد اشیاء موجود است، اما در مثال ابن عربی صورت محسوس که شبیه معانی مجرد هستند موجود است.

۱ - مقدمه قیصری بر شرح فصوص الحکم، ص ۳۰.

2 - celestial species 3 - lords of species

۴ - رساله مثل افلاطون و مثل معلقه، تألیف قصاب‌باشی، دارالحکمة مصر، صص ۱۵۲-۱۵۰.

5 - impossible

۶ - الهیات نجات، مقاله اول فصل پنجم، تألیف شیخ الرئیس ابن سینا، ترجمه دکتر یثربی، صص ۳۹ و ۴۰.

7 - eternal

8 - created in time

9 - alternative

مثال مقید همان عالم خیال است اما نه خیالی که حکمای مشاء معتقدند؛ چه این عالم بنظر ابن عربی مانند آینه‌ای است که صور عالم مثال در آن منعکس است. پس فرق عالم خیال ابن عربی با عالم خیال مشاء و دیگر فلاسفه این است که بنظر حکمای مشاء، عالم خیال خزانه و اندوخته‌ای است از صور محسوسات که از راه حس به او تحویل و در آنجا بایگانی شده است اما بنظر ابن عربی عالم خیال عالمی نیست که صورتهای دریافتی از عالم حس در آن گنجانیده شده باشد؛ بلکه عالمی است که صورتهای مجرد از عالم مثال مطلق در آن منعکس است.^۱ این عربی در فص حکمة نوریه از کتاب فصوص می‌فرماید:

هر چه در عالم محسوس است، مثالی است از آن حقیقت که در عالم مثال است و هر چه در عالم

حکمة الاشراق فصل جداگانه‌ای را به این مبحث اختصاص داده است. او می‌گوید: آنچه از جهان غیب برای کاملان و پیغمبران و اولیای خدا منکشف می‌شود، دارای اقسام گوناگون است. آنچه برای این رجال پاک وارد می‌شود، گاهی مکتوب بوده و گاهی به شنیدن صدا و صوت است. قسم دیگر از واردات غیبی این است که شخص کامل صورت زیبا و چهره نیکویی را مشاهده کرده، با آن به گفتگو می‌پردازد و گاهی اتفاق می‌افتد که آنچه بر شخص سالک وارد می‌شود از ورای حجاب و پشت پرده ظاهر می‌گردد. مواردی نیز وجود دارد که کاملان، از رؤیت مثل معلقه برخوردارند.

در کتاب شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی از قول ابن فیلسوف بزرگ چنین آمده است: آنچه در عالم مثال تحقق می‌پذیرد باید جوهر بسیط

● موجودات این عالم غیر تصورات آنها و
تخیلاتشان غیر وجودات عینی آنهاست و
بهمین جهت آنچه بر وجود خارجی آنها
مترتب می‌شود بر تصور و تخیل آنها مترتب
می‌گردد، بر خلاف موجودات اخروی که وجود
عینی آنها عین تخیل و وجود خیالی آنهاست.

بشمار آورد؛ زیرا یک وجود مثالی قائم به ذات خود بوده و از ماده و ثقل آن مجرد و میراست؛ بهمین جهت در عالم مثال تراحم نیست و اجتماع موجودات مثالی در محل واحد ممتنع بشمار نمی‌آید. سهروردی در باب اینکه عالم مثال یک عالم مادی نیست جمله‌ای به این شرح دارد: شخصی که در عالم رؤیا موجودات مثالی را مشاهده می‌کند، به مجرد اینکه از خواب بیدار می‌شود بدون هیچگونه حرکت و قطع مسافت از عالم مثال دور شده و آن عالم را در هیچیک از جهات اطراف خود نمی‌یابد. این سخن در مورد کسی که با نیروی مخیله یا در حالت بین خواب و بیداری به عالم مثال می‌نگرد نیز صادق است. سهروردی با این سخن به مسئله مرگ اشاره کرده است و

مثال است، صورت آن است که در عالم ارواح است که عالم افعال است و آنچه در عالم ارواح است مثال آن است که در عالم اسماء است که آن را جبروت نامند و هر اسم، صورت صفتی است از صفات الله و هر صفتی وجهی از ذات متعال است.^۲ او در جایی دیگر می‌گوید: هر چه در عالم است، همه خیال است و از آن قبیل است که به تعبیر محتاج است و هرچه بصورتی دیده می‌شود بصورتی دیگر ظاهر خواهد شد.^۳

شیخ اشراق و مثل معلقه

شیخ شهاب الدین سهروردی، ضمن اعتقاد به عالم مثال، برای اثبات وجود آن در آثار خود براهینی اقامه کرده است. او معتقد است در این عالم صور معلقه که قائم به ذاتند و وابسته بمکانی نیستند. او در کتاب

۱ - فصوص الحکم، ترجمه خواجه محمد پارسا، ص ۸۹.
۲ - همان، ص ۲۱۵.
۳ - همان صفحه.

می‌گوید:

صدرالمتألهین و عالم مثال و خیال

از نظر صدرالمتألهین، وجود مثالی بر دو قسم است: مثال منفصل و مثال متصل.

مثال منفصل عبارت است از فرد مثالی هر نوع از انواع محققه. چنین وجودی مسبوق به ماده جسمانی نیست و قدیم است و وجودش وجود ادراکی و علمی است، چون چنین وجودی امکان ذاتی دارد و احتیاج به ماده ندارد. صرف امکان ذاتی کافی است که از علت خود فایض گردد. اگر برای هر طبیعت سه فرد مجرد عقلانی و مثالی و مادی ممکن باشد، از وجود فرد مادی، به قاعده امکان اشرف به وجود آن دو فرد استدلال می‌شود. در موجودات مجردة چون احتیاج به شرایط و لوازم و اعدادات مادی نیست و صرف امکان ذاتی کافی است، قاعده امکان اشرف جاری است.

مثال متصل: در مثال متصل قوه خیال که تجرد برزخی دارد متصور به صورت برزخی می‌شود. در واقع صورت اخروی همین صورتی است که نفس باین اعتبار به آن متصور می‌شود. از نظر ملاصدرا نفس، به هنگام جدا شدن از بدن، قوه و همیه مدرک معانی جزئی و صور جسمانیه را با خود حمل می‌کند و همین قوه که عجب الذنب نیز نامیده می‌شود، حلقه اتصال بین روح و بدن است و موجب توجه به بدن می‌شود و بدین ترتیب، لذات و عذاب جسمانی را درک می‌کند.

همانطور که قبلاً ذکر شد شیخ اشراق برخلاف ملاصدرا صور خیالی را قائم به ذات می‌داند که در جهان خارج از عالم نفس وجود دارند. او معتقد است که صور خیالی وجود و محقق‌اند؛ اما نه در عالم ذهن قرار دارند و نه در عالم عین، بلکه این صور در صقع مخصوص و موطن دیگری جای دارند که آن را خیال منفصل می‌داند. اما ملاصدرا وجود و عدم صور خیالی را وابسته به توجه و اعراض نفس از آن صور می‌داند و بنابراین، در مثال مقید، قائل به خیال متصل است.^۴ او معتقد است صور برزخی بر طبق استعداداتی که در نفس حاصل می‌شود وجود پیدا می‌کند. این صور جنبه استکمال نفس و خروج آن از قوه به فعلیت است. نفس که بواسطه وجود استعداد

همانطور که شخص خواب هنگام بیدار شدن از خواب بدون حرکت از عالم مثال جدا شده و آن عالم را در هیچیک از جهات اطراف خود نمی‌یابد همچین انسان وقتی می‌میرد بدون اینکه حرکت کند بر نور شهادت می‌دهد.^۱

از نظر سهروردی مثل معلقه قائم به ذاتند و در محل یا مکان مخصوصی منطبق نیستند. موجودات جهان حسی را تنها می‌توان مظاهری برای مثل معلقه بشمار آورد بهمین جهت حقایق عالم مثال از طریق مظاهر متناسب با خود، در این جهان بظهور پیوسته و برای اهل بصیرت قابل ادراک هستند. سهروردی موجودات حسی این جهان را مظاهر مثل معلقه و عالم مثال را مستقل از نفس بشمار آورده است. او وجود قوه خیال را از نفس جدا و مستقل می‌داند. به این لحاظ قائل به خیال منفصل است. بعبارت دیگر او واهمه انسان را با حقیقت نفس مغایر و متفاوت می‌داند. در کتاب حکمة الاشراف می‌گوید: ما در برخی موارد کوشش فراوان می‌کنیم که خود را براساس اندیشه یا حالتی خاص ثابت و پا بر جا نگاه داریم، ولی در همان لحظه نیروی دیگری را در خود می‌یابیم که ما را از آنچه در راه آن می‌کوشیم بازداشته و به سمت مخالف آن سوق دهد؛ به طور مثال انسان می‌کوشد موجودی را که در زمان و مکان نیست اثبات نماید، ولی در همین حال نیروی دیگری در وی ظاهر می‌شود که آن موجود را انکار می‌کند. ولی می‌افزاید: اکنون که ما در ابدان خود چیزی را می‌یابیم که اینگونه با ما مخالف است، ناچار باید گفت آنچه با ما مخالف است غیر از آن چیزی است که انتی و هویت ما را تشکیل می‌دهد.^۲

درباره ظهور موجودات عالم مثال در گوهر مواد از قول حکمای اشراق چنین آمده است: و گاه باشد که موجود عالم مثال در این عالم مادی ظاهر شود و به حواس ظاهر ادراک آن تواند کرد. اجسام صیقله و شفافه این عالم مادی، مانند آئینه و آب و هوا، مظهر موجودات عالم مثال باشند. و همچنین خیال انسان نیز مظهر آن شود و صورت آینه و صور خیالی، همه از موجودات عالم مثال باشند که در مظهر آینه و خیال برای ما ظاهر شوند و کذلک الصور التي يراها الانسان في المنام، ملائكة و جن و شياطين از موجودات عالم مثال باشند که در مظهر هوا یا آب برای جماعتی ظاهر شوند.^۳

۱ - شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، ص ۳۷۰.

۲ - نگاه کنید به شرح حکمة الاشراف، تألیف شیخ شهاب الدین سهروردی، چاپ سنگی، صفحه ۵۳۶.

۳ - گوهر مراد، ص ۶۰۶.

۴ - نگاه کنید به اسفار جلد ۱، ص ۳۰۰، چاپ تهران.

به بدن جسمانی افزوده شده است، در قوس صعود انواع استکمالات را واجد خواهد شد. از جمله استکمالات، صور برزخیه است در ممکن و باطن وجود نفس و از جمله صور، یعنی صور اخرویه یعنی مجرد است. ملاصدرا در کتاب مبدأ و معاد ارتباط قوه خیال را با معاد جسمانی اینگونه توضیح می‌دهد: چون روح از بدن عنصری مفارقت نماید، تعلق ضعیفی به بدن برای او باقی می‌ماند. بجهت آنکه صورت و هیئت در ذکر او باقی می‌ماند زیرا هنگامی که نفس از بدن جدا شود، قوه وهمیه را که بالذات مدرک معانی جزئی است و به استخدام خیال و متخیله مدرک صور جسمانی است با خود می‌برد. ملاصدرا معتقد است از آنجا که نفس در ادراک جزئیات و امور متشخصه ماده محتاج به بدن نیست، قوه خیال مجرد است، یعنی بسیار است که ادراک کند امر جزئی را از طریق ذات خود و یا قوه‌ای که وابسته به ذات است. از نظر ملاصدرا نفس می‌تواند بدن متشخص خود را ادراک کند همچنین ادراک و هم و خیال شخصی ذات، از تواناییهای نفس است. نفس می‌تواند امور جسمانی را از طریق قوه خیال ادراک کند. همچنین اشخاص اخروی را که غیر از اشخاص این عالمند و غایبند درک کند. بدین نحو که انسان وقتی می‌میرد در حالیکه نفس او از بدنش جدا می‌شود به ذات خود و قوای مدرک جزئی، عالم است. پس او ذات خود را تخیل می‌کند و خود را عین انسانی که در قبر است توهم می‌کند و بدن خود را مقبور می‌یابد. در نتیجه المها و یا پاداشهای وارده را درک می‌کند. در جایی دیگر او می‌گوید: امور آخرت در وجود اقوی و در تحصیل اشد و در تأثیر قوی‌تر و در آثار بیشتر از این عالمند. این قدر هست که موجودات این عالم غیر تصورات آنها و تخیلاتشان غیر وجودات عینی آنهاست و بهمین جهت آنچه بر وجود خارجی آنها مترتب می‌شود بر تصور و تخیل آنها مترتب می‌گردد، برخلاف موجودات اخروی که وجود عینی آنها عین تخیل و وجود خیالی آنهاست و این به اعتبار صفای موضوع قابل آن است، چون موضوع صور جسمانی اخرویه، نفوس انسانی است به قوه عملیه خیال و موضوع صور جسمانی دنیا هیولای عنصری است که در غایت کدورت و نقص و ضعف است.^۱

همانطور که از سخنان صدرالمآلهین مشهود

است او معتقد است نفس به هنگام جدا شدن از بدن در حالت تعلق ضعیفی می‌ماند و این تعلق و وابستگی به اعضای کثیف بدن نیست بلکه تعلق به کل بدن است. بعبارت دیگر تعلق ما به کل بدن و هیأت و هیکل بدنی است که از آن جدا شده است و سبب تعلق نیز آن است که نفس بتواند صورت و شکل بدن را در خود باقی گذارد. ملاصدرا در اسفار درباره بقاء این صور بدون ماده چنین توضیح می‌دهد که: همانطوری که صور مقادیر از ناحیه فاعل بر حسب استعداد ماده با مشارکت و دخالت آن حاصل می‌گردد و همچنین از ناحیه فاعل بدون مشارکت، قابل حاصل می‌شود، همینطور صور خیالی صادر از نفس نه قائم به جرم و دماغ هستند نه موجود در عالم مثال مطلق بلکه در عالم نفس موجودند. بنابراین قوه خیالی هنگام متلاشی شدن بدن و اعضاء و آلات آن بحال خود باقی است و هیچگونه فساد و اختلافی در آن راه ندارد.^۲ ملاصدرا در اثبات معاد جسمانی می‌گوید: اثبت و هویت و تشخیص بدن تنها به نفس آنهاست نه به جسم آن، مثلاً زید بخاطر نفسش زید است نه بخاطر جسدش و بخاطر همین امر وجود و تشخیص مادامی که نفس در او باقیست استمرار دارد و اگر اجزایش تبدیل یابد همینطور اگر صورت طبیعی‌اش در خواب و در عالم قبر و برزخ به صورت مثالی تبدیل یابد یا در عالم آخرت به صورت اخروی متحول شود در همه این تحولات و دگرگونی‌ها، هویت انسانی او که وجود اتصالی و وحدانی است، واحد است. بنابراین نفس که همان صورت انسان است، اصل هویت و ذات انسان است و تا زمانی که وجود طبیعی دارد، منبع قوا و آلات و مبدأ اعضا و جوارح انسان و حافظ آن است و بتدریج آن اعضا را به اعضای روحانی تبدیل می‌کند؛ ولی چون تشخیص به نفس است و نفس در وجود به بدن دنیوی و اخروی یکی است، انسان اخروی با بدن و اعضای اخروی همان انسان دنیوی با بدن و اعضایش است.

۱ - نگاه کنید به مبدأ و معاد، تألیف ملاصدرا، ترجمه محمد حسینی اردکانی، چاپ تهران، ص ۴۷۴ تا ۴۷۶.
۲ - اسفار، جلد اول، ص ۳۰۹.